

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۳/۲۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۵/۵

فصل‌نامه علمی - پژوهشی مشرق موعود

سال چهارم، شماره ۱۴، تابستان ۱۳۸۹

پیشینه، جایگاه و گستره امامت در علم کلام

عبدالحسین خسروپناه*

چکیده

علم کلام، دانش و مهارتی دین‌پژوهی است که با کمک متون اسلامی به استخراج و تنظیم و تبیین معارف و مفاهیم اعتقادی می‌پردازد، آن‌ها را بر اساس روش‌ها و رویکردهای مختلف درون و برون‌دینی، اثبات و توجیه می‌کند و به اعتراض‌ها و شبهات مخالفان اعتقادی پاسخ می‌دهد. امامت و امامت‌پژوهی در علم کلام جایگاه ویژه‌ای دارد. بحث پیرامون مسئله امامت از قرن‌های نخست اسلام مطرح بوده و علمای شیعی و سنی در آن باره هم‌نظر نبوده‌اند. علمای شیعه برای دفاع از این اعتقاد مهم در همان قرن‌های اولیه، کتاب‌هایی نوشته‌اند، همچنان‌که مخالفان نیز آثاری در رد امامت تألیف کرده‌اند. علاوه بر وجود جریان‌های خوارج، سنی‌گرایی، وهابیت‌گرایی و کسروی‌گرایی که با طرح شبهات و اشکالاتی ضرورت تحقیق پیرامون دکتترین امامت را تقویت می‌کند، جایگاه امامت در قرآن و روایات نیز ضرورت پرداختن به آن را روشن می‌سازد. از نصوص دینی برمی‌آید که امامت از اصول بنیادین اسلام است.

گستره مباحث امامت در دو ساحت امامت عامه و خاصه به سه عرصه تبیینی، اثباتی و دفاعی محدود می‌شود. مباحث دفاعی امامت نیز در چهار دسته شبهات مطرح می‌گردد. جایگاه معرفتی امامت، از بحث‌های امامت‌شناسی به شمار می‌آید. آیا امامت، از اصول دین یا فروع دین و از مباحث کلامی یا فقهی است؟ متفکران اسلامی سه دیدگاه را مطرح کرده‌اند.

واژگان کلیدی

علم کلام، امامت، کسروی‌گرایی، جایگاه امامت، گستره امامت.

* دانشیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی. (akhosropanah@yahoo.com)

چیستی علم کلام

موضوع امامت از مهم‌ترین مباحث کلام اسلامی است و اولین مسئله‌ای به شمار می‌رود که باعث چالش میان مسلمین شده است. (نک: شهرستانی، ۱۳۸۷: ۲۵) بنابراین ضرورت دارد قبل از ورود به مبحث امامت، به چیستی کلام اسلامی پرداخته شود. متفکران اسلامی تعاریف گوناگونی به شرح ذیل بیان کرده‌اند:

۱. ابونصر فارابی (۲۶۰ - ۳۳۹ق)، معلم دوم و مؤسس فلسفه اسلامی در *احصاء العلوم* دانش کلام را چنین شناسانده است:

کلام صنعتی است که انسان به وسیله آن می‌تواند به اثبات آراء و افعال بپردازد که واضح ملت (شارع مقدس) به آن‌ها تصریح کرده است و نیز به وسیله آن می‌تواند دیدگاه‌های مخالف آراء و افعال یاد شده را باطل نماید. (فارابی، ۱۳۴۸: ۱۲۴)

۲. ابن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ق) محدث و فقیه معروف شیعی در رساله اعتقادات سخنی دارد که بر مبنای آن گفته‌اند: شیخ صدوق وظیفه متکلم را «رد کردن مخالفان از طریق کلام خدا و حدیث پیامبر و امامان و یا از طریق تحلیل معانی گفته‌های ایشان» می‌داند. (صدوق، ۱۳۷۱: ۴۵؛ مکدموت، ۱۳۷۲: ۹) بر این اساس می‌توان گفت: کلام از نظر شیخ صدوق توانایی و تخصصی است که به وسیله آن مخالفان اندیشه‌های دینی را می‌توان از طریق کلام خداوند متعال و سنت معصومان علیهم‌السلام یا صرفاً از طریق آن آراء رد و ابطال کرد. این تعریف تنها به یکی از دو نقش عمده در تعریف فارابی نظر دارد.

۳. شیخ مفید (۳۳۶ - ۴۱۳ق) از اعظام محدثان و متکلمان شیعه در سده چهارم در *تصحیح الاعتقادات* که شرح انتقادی بر رساله *اعتقادات* شیخ صدوق است، سخنی دارد که بر اساس آن «کلام دانشی است که از طریق استدلال، برهان و جدل به طرد باطل می‌پردازد». تمایز تعریف وی با بیان شیخ صدوق تنها در روش کلام است.

۴. شیخ الطائفه، ابوجعفر محمد بن حسن طوسی (۳۸۵ - ۴۶۰ق) از دانشمندان بزرگ شیعه و متخصص فنون مختلف، در رساله *شرح العبارات المصطلحة* نزد متکلمان علم کلام را چنین تعریف می‌کند:

اصول کلام، دانشی است که در آن از ذات خداوند متعال و صفاتش و مبدأ و معاد بر طبق قانون شرع بحث می‌شود.

۵. ابوحامد محمد غزالی (۴۵۰ - ۵۰۵ق) مؤلف *احیاء علوم الدین* کلام را دانشی می‌داند که از موجود بما هو موجود بر طبق قانون اسلام بحث می‌کند. وی معتقد است:

کلام علم کلی است و دیگر علوم دینی مانند فقه، اصول، تفسیر و حدیث علوم جزئی هستند. معنای کلی بودن علم کلام این است که به اعم‌الاشیاء یعنی وجود (موجود بماهو موجود) می‌پردازد. (غزالی، بی‌تا: ج ۱، ۴۷؛ تفتازانی، بی‌تا: ج ۱، ۱۷۶؛ لاهیجی، بی‌تا: ج ۱، ۱)

۶. قطب‌الدین شیرازی (۶۳۴ - ۷۱۱ق) در *درة التاج* در تعریف علم کلام آورده است:

هر آن چه از تعالیم دینی را که به دلایل عقلی اثبات توان کرد، علم اصول دین نامیده می‌شود و [تعالیم دینی که موضوع کلام است] بر چهار قسم است: یک. معرفت ذات آفریدگار؛ دو. معرفت صفات جلال و اکرام او؛ سه. معرفت افعال و احوال او و دقایق مصنوعات و دقایق مبدعات؛ چهار. معرفت نبوت و رسالت و حکمت او. (شیرازی، ۱۳۷۱: ۸۵-۸۶)

۷. علامه حلی (۶۴۸ - ۷۲۶ق) کلام را طریق تحصیل علم به واجب‌الوجود می‌داند. (حلی،

۱۴۲۸: ۱۹)

۸. قاضی عضدالدین ایجی (۷۱۰ - ۷۵۶ق) مؤلف *المواقف*، از مهم‌ترین متون کلاسیک کلام

اشعری، کلام را چنین شناسانده است: «کلام علمی است که با آن می‌توان عقاید دینی را از طریق اقامه دلیل و رد شبهات اثبات کرد.» (ایجی، بی‌تا: ۵) شارحان سخن ایجی در معنای «اثبات» اختلاف نظر دارند؛ عده‌ای آن را به معنای تحصیل معرفت به معنای متداول در سایر علوم دانسته‌اند و برخی نیز آن را به معنای اثبات برای غیر تفسیر کرده‌اند، آن گونه که در فن جدل مصطلح است. بر حسب یکی از دو معنای یاد شده، تعریف ایجی به تصویر خاصی از علم کلام متعلق است. محمد بن علی تهنوی (زنده به سال ۱۱۵۸ق) از دانشمندان حنفی در *کشاف اصطلاحات الفنون*، بیان ایجی را با افزودن قید «برای غیر» بر عبارت «اثبات» آورده است. (تهنوی، بی‌تا: ۵)

۹. مسعود بن عمر تفتازانی (۷۱۲ - ۷۹۳ق) شارح *عقاید نسفیة* و نویسنده و شارح *المقاصد*

موجزترین بیان را در تعریف کلام آورده است: «علم به عقاید دینی از طریق ادله یقینی.» (تفتازانی، بی‌تا: ج ۱، ۱۶۳)

۱۰. عبدالرحمن بن خلدون (۷۳۲ - ۸۰۸ق) مورخ نام‌دار سده هشتم، علم کلام را چنین

تعریف کرده است:

علمی که شامل عقاید ایمانی به وسیله ادله عقلی و رد بدعت‌آوران گمراه از عقاید مذهب سلف اهل سنت است. (ابن خلدون، بی‌تا: ۴۰۵)

۱۱. میرسید شریف جرجانی (۷۴۰ - ۸۱۶ق) منطق‌دان زبردست و شارح *المواقف* در کتاب

التعریفات، سه تعریف عمده برای دانش کلام ذکر کرده است: «علمی که از ذات و صفات خداوند متعال و احوال ممکنات مانند مبدأ و معاد بر طبق قانون اسلام بحث می‌کند»، «علم ناظر به اموری که معاد و متعلقات آن، مانند بهشت دوزخ، صراط، میزان، ثواب و عقاب را معلوم می‌سازد.» و دیگر آن که «گفته‌اند: کلام علم به قواعد شرعی اعتقادی است که از طریق ادله به دست می‌آید.» (جرجانی، بی‌تا: ۸۰) تعریف اخیر در بیان ابوحنیفان توحیدی آمده است، همان گونه

که تعریف نخست، تعریف شیخ طوسی است اما تعریف دوم به نظر می‌رسد از آن خود جرجانی بوده باشد.

۱۲. علاءالدین علی بن محمد قوشچی (متوفای ۸۷۹ق) متکلم اشعری و شارح *تجريد الاعتقاد* خواجه طوسی، دانش کلام را علم به احوال مبدأ و معاد می‌خواند و مانند ابوحنیفان توحیدی آن را اعم از علم به اموری می‌داند که عقل به تنهایی قادر به کشف آن است و علم به اموری که عقل به تنهایی آن‌ها را کشف نمی‌کند، بلکه محتاج به معلم (وحی) است تا هر دو قسم کلام عقلی و کلام نقلی یا وحیانی را دربر گیرد. (قوشچی، بی‌تا، ج ۱، ۴)

۱۳. عبدالرزاق لاهیجی (متوفای ۵۰ / ۱۰۷۲ق) از متکلمان نام‌دار شیعه در قرن یازدهم در *سوارق الالهام فی شرح تجريد الکلام* می‌گوید: شایسته‌تر آن است که گفته شود: «کلام صناعت نظری است که با آن می‌توان عقاید دینی را اثبات کرد.» (لاهیجی، بی‌تا: ج ۱، ۵)
بیان لاهیجی در *گوهر مراد* نیز شایان توجه است:

کلام، یعنی تحصیل معارف به این دلیل که منتهی شود به گفتار معصوم، کلام مؤدی به طریق صواب باشد و مشارک بود با طریقه حکمت در افاده یقین. (همو، ۱۳۶۴: ۲۴)

۱۴. میرزا مهدی آشتیانی (۱۲۶۷ - ۱۳۳۹ش) در *اساس التوحید* چنین تعریف کرده است:
مقصود اصلی از علم کلام، حفظ عقاید اصلی و ارکان اولی شریعت است. (آشتیانی، ۱۳۳۰: ۱۹)

۱۵. استاد مرتضی مطهری (۱۲۹۸ - ۱۳۵۸ش) دانش کلام را چنین تعریف کرده است:
در تعریف علم کلام اسلامی کافی است که بگوییم: علمی است که درباره اصول دین اسلام بحث می‌کند به این نحو که چه چیزی از اصول دین است و چگونه و با چه دلیلی اثبات می‌شود و جواب شکوک و شبهاتی که در مورد آن وارد می‌شود، چیست؟ (نک: مطهری، ۱۳۷۰)

به نظر نگارنده، علم کلام، دانشی بدون موضوع است، یعنی موضوع به معنای منطقی که از عوارض ذاتیه‌اش سخن گفته می‌شود و نسبت کل و جزء یا کلی و جزئی با موضوعات مسائلی داشته باشد، برای علم کلام متصور نیست. عقاید دینی نیز که در برخی کتاب‌های کلامی، موضوع کلام شمرده شده، مسائل کلامند نه موضوع آن. عده‌ای مبدأ و معاد را موضوعات علم کلام دانسته‌اند که ناتمام است؛ زیرا موضوع علم در خود علم ثابت نمی‌شود و در علم بالاتری اثبات می‌شود، در حالی که اثبات مبدأ در علم کلام ثابت می‌شود. پس تعریف علم کلام بهتر است با توجه به سنخ مسائل، روش‌ها، رویکردها و وظایف علم کلام صورت پذیرد. در نتیجه تعریف برگزیده و جامع با توجه به رسالت و وظایف متکلمان و اهداف و روش دانش کلام چنین است: دانش و مهارتی دین‌پژوهی است که با کمک متون اسلامی به استخراج و تنظیم و تبیین معارف و مفاهیم اعتقادی می‌پردازد و آن‌ها را بر اساس روش‌ها و رویکردهای مختلف درون و

برون‌دینی، اثبات و توجیه می‌کند و به اعتراض‌ها و شبهات مخالفان اعتقادی پاسخ می‌دهد. در این تعریف، به موضوع کلام اشاره نشده است؛ برای این که دانش کلام، دانش بلاموضوع است ولی از غایت و روش آن سخن گفته شد. بنابراین، اولاً کلام از سنخ دانش مهارتی است که علاوه بر جنبه آموزشی، ساحت مهارتی و کاربردی نیز دارد و متکلمان مانند پاسانان که از امنیت اجتماعی مردم حراست می‌کنند، از امنیت اعتقادی عوام و خواص پاسداری نمایند؛ ثانیاً علم کلام، شاخه‌ای از دین‌پژوهی است؛ ثالثاً سنخ مسائل و مباحث علم کلام، مفاهیم و معارف اعتقادی است؛ رابعاً اهداف علم کلام و وظیفه متکلمان عبارتند از: ۱. استنباط؛ ۲. تنظیم؛ ۳. تبیین معارف و مفاهیم اعتقادی؛ ۴. اثبات مدعیات اعتقادی و عقلانی کردن آن‌ها؛ ۵. پاسداری از آموزه‌های دینی و زدودن شبهات از آن‌ها؛ خامساً روش‌های مختلف برون و درون‌دینی مانند: روش عقلی، نقلی، تجربی و وجدانی و رویکردهای استدلالی، توصیفی، تحلیلی و تفسیری در علم کلام استفاده می‌شود.

مهم‌ترین مسائل کلام اسلامی عبارت است از اثبات وجود خداوند متعال، بررسی صفات الهی، اثبات توحید خداوند سبحان، مباحث مربوط به افعال الهی از جمله حدوث یا قِدَم عالم، حدوث یا قِدَم قرآن و کلام الهی، قضا و قدر علمی و عینی حق تعالی، جبر و اختیار، آلام، هدایت و ضلالت، اعواض، آجال، ارزاق، اسعار، عدل الهی، ضرورت بعثت انبیاء، امامت و خلافت، مسائل مربوط به معاد و حیات اخروی و پاره‌ای از قواعد کلامی از جمله قاعده حُسن و قبح عقلی، قاعده لطف، قاعده اصلح و... (نک: خسروپناه، بی‌تا: ۱۰۰ - ۱۰۱)

پیشینه امامت‌پژوهی

بحث پیرامون مسئله امامت از قرن‌های نخست اسلام مطرح بوده و عالمان شیعی و سنی در آن باره هم‌نظر نبوده‌اند. علمای شیعه برای دفاع از این اعتقاد مهم در همان قرن‌های اولیه کتاب‌هایی نوشته‌اند، همچنان که مخالفان نیز آثاری در رد امامت تألیف کردند. ابن‌ندیم نویسنده *الفهرست* در «الفن الثانی من المقالة الخامسة فی أخبار العلماء و أسماء ما صنفوه من الكتب و یحتوی هذا الفن علی أخبار متکلمی الشیعة الإمامیة و الزیدیة» در مقام تبیین و معرفی آثار امامیه می‌گوید:

علی بن اسماعیل بن میثم التمار: اول من تکلم فی مذهب الامامیة علی بن اسماعیل بن میثم التمار .. و لعلی من الكتب: کتاب الامامة. هشام بن الحکم: و هو ابو محمد هشام بن الحکم ... من متکلمی الشیعة ممن فتن الکلام فی الإمامة ... و له من الكتب: کتاب الإمامة ... کتاب اختلاف الناس فی الإمامة. مؤمن الطاق: ابو جعفر محمد بن النعمان الامول ... تلقیه العامة بشیطان الطاق و الخاصة

تعرفه بمؤمن الطاق و هو من أصحاب أبي عبدالله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام ... و له من الكتاب، كتاب الإمامة ... كتاب الرد على المعتزلة في إمامة المفضول. ابن قبه: و هو أبو جعفر بن محمد بن قبه من متكلمي الشيعة و له من الكتب: كتاب الانصاف في الإمامة، كتاب الإمامة. أبوسهل النوبختي: أبوسهل إسماعيل بن علي بن نوبختي من كبار الشيعة و له من الكتب: كتاب الإستيفاء في الإمامة، كتاب التنبيه في الإمامة، كتاب الرد على الطاطري في الإمامة. الحسن بن موسى النوبختي: و هو أبو محمد الحسن بن موسى ابن أخت أبي سهل بن نوبخت، متكلم فيلسوف، ... و له من الكتب: كتاب الإمامة. (ابن ندیم، ۱۴۱۷: ۲۱۷ - ۲۲۰)

خوارج نخستین مخالفان امامت به شمار می آیند که اقدام به تألیف کتاب کرده اند. ابن ندیم در کتاب الفهرست «الفن الرابع فن المقالة الخامسة ...» این ادعا را این گونه معرفی می کند:

اليمان بن رباب: من جملة الخوارج و رؤسائهم ... و كان نظاراً متكلماً مصنفاً للكتب، و له في ذلك: كتاب إثبات إمامة أبي بكر. يحيى بن كامل: ... له من الكتب: ... كتاب التوحيد و الرد على الغلاة و طوائف الشيعة. عبدالله بن يزيد: ... له من الكتب: ... كتاب الرد على الرافضة. ابراهيم بن إسحاق الإباضي: و له من الكتب: ... كتاب الإمامة. الهيثم بن الهيثم: و له من الكتب: كتاب الإمامة. (همو: ۲۲۷ - ۲۲۸)

علاوه بر خوارج در صدر اسلام، سایر متکلمان سنی مذهب در دوران گذشته مانند قوشچی در شرح تجرید الاعتقاد و فخر رازی در الأربعین و دوران حاضر همچون احمدیان از علمای اهل سنت کردستان ایران به تبیین نظریه امامت در اهل سنت و نقد نظریه امامت در شیعه پرداختند. وهابیان، بیش از سایر اهل سنت با روش های مختلف علمی و غیر علمی به نقد امامت اقدام کرده اند. این انتقادات، ضرورت پرداختن به بحث امامت را توجیه می کند، ولی باید توجه داشت که چالش بحث امامت به این جا ختم نمی شود؛ جریان جدیدی به نام «کسروی گرایی» در دوران معاصر ایران از زمان کسروی آغاز گردید و با پیروزی انقلاب اسلامی فروکش شد، ولی اکنون حدود ده سال است که دوباره این جریان رونق گرفته است.^۱

۱. احمد کسروی در سال ۱۳۲۳ شمسی یعنی یک سال پیش از کشته شدنش، شرح زندگی خود را در کتابی به نام زندگانی من نوشته است. بر اساس نوشته خودش، او در هشتم مهر ماه ۱۲۶۹ شمسی در محله ای به نام حکم آباد تبریز در خانواده سید روحانی شیعی مذهب به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی را در مکتب خانه ملا یخشعلی خواند و در دوازده سالگی که پدرش را از دست داد ترک تحصیل نمود و به فرش بافی پرداخت. ولی پس از سه سال دوباره شروع به تحصیل در مدرسه علمیه طالبیه تبریز نمود. او پس از تکمیل دروس سطح نزد «ملا محسن»، به نزد «حاج میر آقا» از علمای بنام تبریز رفت و درس های خود را ادامه داد. پس از آن به مدت یک سال و نیم در مسجد ارثی پدرانش به پیش نمازی پرداخت. در این مدت میان او و همکلاسانش اختلاف و رقابت به وجود آمد تا آن جا که کسروی از دست آنها بسیار ناراحت شد، به طوری که از آن پس از

پیروان جریان کسروی گرای، این جریان را به معنای مصطلح «مذهب و دین» نمی‌شمارند و معتقدند که کسروی یک مصلح دینی - اجتماعی بود که راه‌حل‌های تازه‌ای برای رفع مشکلات اجتماعی نشان داد، ولی باید گفت با این که کسروی به همه ادیان و مذاهب رایج انتقاد می‌کرد و همه گرفتاری‌های اجتماعی ملل شرق و آسیای جنوب غربی را ناشی از رواج خرافات مربوط به ادیان می‌دانست، راه‌حلهایی که در کتاب‌های خود با عنوان *ورجاوند بنیاد* و *راه رستگاری* برای رفع مشکلات اجتماعی ارائه می‌داد، همگی جنبه دینی نه فلسفی و اجتماعی و اقتصادی دارند. او برخی نوشته‌های خود را با شعارهای دینی مانند «خدا با ماست»، «مرا با خدا پیمانی است» شروع می‌کرد. این شعارها، حاکی از آن است که او به ظاهر از دین دوری می‌جسته، ولی در باطن خود را دین‌آوری به طریقه جدید می‌دانسته است. از این رو مکتب او (پاک‌دینی - کسروی‌گرایی) در میان مکاتب فلسفی و اجتماعی معاصر، آیینی مبتنی بر بینش ایدئالیستی تلقی شد.

کسروی با این که در بیش‌تر کتاب‌هایش مانند *راه رستگاری* و *ما چه می‌خواهیم* تحت عنوان‌های اروپایی‌گری و غربی‌گری از مکاتب اجتماعی و فلسفی غرب سخت انتقاد می‌کرد و به

روحانیت دل‌سرد گشته و سرانجام در سال ۱۲۹۰ از سلک روحانیت خارج شد و در مدرسه آمریکایی تبریز برای معلمی عربی استخدام شد و در عین حال به تحصیل علوم دیگر مانند تاریخ و جغرافی و زبان انگلیسی و حساب پرداخت. وقتی در سال ۱۲۹۵ مدرسه آمریکایی برای آغاز تعطیلات تابستانی تعطیل شد کسروی به تفریح رفت و در آن‌جا با آزادی‌خواهان مشروطه‌طلب آشنا شد و از اندیشه‌های آن‌ها متأثر گردید. او پس از بازگشت، به حزب دموکرات پیوست که شیخ محمد خیابانی مشروطه‌خواه آن را رهبری می‌کرد، ولی پس از اندکی بر اثر کودتای که بین آن دو پیدا شد از حزب کناره گرفت و در سال ۱۲۹۸ وارد خدمت در عدلیه (دادگستری) تبریز شد. او پس از مدتی به دادگستری تهران منتقل شد و از آن‌جا نیز برای مأموریت به شهرهای ساری، زنجان، قزوین و... مسافرت کرد و در سال ۱۳۰۴ به تهران بازگشت و مدتی دادستان تهران شد. او بالاخره در سال ۱۳۰۸ به علت صادر کردن حکمی بر ضد رضاشاه پهلوی از خدمت دادگستری کناره‌گذاشته شد و از آن پس به تحقیقات علمی پرداخت و در اندیشه ایجاد مکتب فلسفی - مذهب خود افتاد. کسروی در فراز و نشیب‌های زندگی و مسافرت‌های مختلف از نزدیک، اوضاع اجتماعی مردم را دید و بر اثر تجربه‌ها، در افکار او نیز تحول ایجاد شد. لذا پس از اخراج از دادگستری، سه سال درباره اوضاع مردم ایران فکر کرد و پس از آن با سابقه ذهنی از مخالفت روحانیان تبریز با او و با داشتن حس کینه‌توزی به آن‌ها، در سال ۱۳۱۱ افکار خود را در زمینه درمان دردهای اجتماعی در کتاب *آیین* نوشت و در سال ۱۳۱۲ به انتشار ماهنامه *پیمان* اقدام کرد، ولی از بهمن ۱۳۲۰ مجله *پیمان* تعطیل شد و روزنامه *پرچم* را منتشر کرد که سرانجام در سال ۱۳۲۲ توقیف و تعطیل شد. کسروی علاوه بر روزنامه‌ها و ماهنامه‌های نام‌برده، بیش از هفتاد جلد کتاب به صورت رساله‌های کوچک در تاریخ، زبان‌شناسی، انتقاد اجتماعی نوشت و بر اثر حس شدید ناسیونالیستی خود، کم‌تر کلمه‌ها و واژه‌های غیرفارسی را به کار برد. نوشته‌های او را از لحاظ مفهوم و محتوا به سه دسته می‌توان طبقه‌بندی کرد:

۱. کتاب‌های تاریخی مثل: *شهر یاران گمنام*، *تاریخ مشروطه ایران* (تاریخ ایران پس از اسلام)، *پیدایش امریکا* و...؛
۲. کتاب‌های زبان‌شناسی فارسی و آذری مثل *زبان پاک*، *زبان فارسی و زبان آذری*؛
۳. کتاب‌های انتقادی در زمینه‌های اجتماعی و ادبی و مذهبی.

دسته سوم خود به دو دسته تقسیم می‌شوند: آثاری که روی انتقاد او به خرافات بعضی مذاهب و ادیان است مثل *بهای‌گری*، *صوفی‌گری* و دیگر آثار انتقادی که روی سخنش با ادبیات و شعر و شاعری است، مانند: *در پیرامون ادبیات حافظ چه می‌گوید*. او غیر از این سه دسته کتاب، چند کتاب دیگر نیز برای بیان عقاید و افکار مکتب خود تألیف نموده است، مانند: *ورجاوند بنیاد*، *راه رستگاری*، *خدا با ماست* و *مشروطه بهترین شکل حکومت*. کسروی سرانجام به علت حملات شدیدی که به برخی عقاید مذهبی می‌کرد در بیستم اسفند ۱۳۲۴ شمسی به همراه یکی از یارانش به نام حدادپور، به دست برادران امامی با همراهی صادقی از یاران نواب صفوی، در کاخ دادگستری به قتل رسید.

تبعیت ملل شرقی به شیوه‌های اجتماعی اروپایی می‌تاخت، در عمل و به‌طور ناخودآگاه تحت‌تأثیر شیوه تفکر اجتماعی تمدن غربی و افکار ناسیونالیستی و سرمایه‌داری و مجذوب بینش خردگرایی (راسیونالیسم) و تجددخواهی غربی بود. از این‌رو، مکتب مذهبی - ناسیونالیستی خود را بر مبنای نوخواهی غربی ارائه داد که پایه آن، همان فلسفه ناسیونالیسم است. او بسیار ناسیونالیست و دارای حس ملیت‌پرستی و آمیخته با نژادگرایی بود. شاید علت این حس، آذربایجانی بودن و وضعیت زمان حیات او بود که مصادف با شیوع فلسفه نژادگرایی حزب نازیسم آلمان در جهان بود. کسروی از نظر مذهبی و عقیده به اصلاح مذهبی و خرافات‌زدایی بی‌تردید تحت‌تأثیر شیوه‌هایی و تعصبات وهابیان حنبلی در عربستان سعودی بود؛ زیرا او در اغلب انتقاداتش به زواید مذهبی، شیوه‌های شبه‌وهابی داشت. (تلخیص و اقتباس از: فضایی، ۱۳۸۲: ۲۵۹ - ۲۶۱)

کسروی در تمام دوره رضاخان، آزادانه فعالیت می‌کرد و در نشریات و نیز کتاب‌های عقاید مذهبی موجود را تا حدی که می‌توانست به تندی نقد می‌کرد. وی در کتاب *شعیبی‌گری* که در سال ۱۳۲۲ آن را نوشت به درستی در برابر شعایر تشیع ایستاد و آن‌ها را خرافه خواند. او در این کتاب با قلمی بسیار تند و آکنده از خشم به عقاید شیعه، به تمامی مبنای تشیع از اصل امامت تا آداب و رسوم و سپس روحانیت تاخت. (جعفریان، ۱۳۸۳: ۶۳۷ - ۶۳۸)

اعتراضات و نقدهای کسروی بر عده‌ای دیگر از متفکران تأثیر گذاشته است؛ اعتراضات او بر عملکرد روحانیت و سیره عملی شیعیان تا حدودی در افرادی چون محمدتقی شریعتی و دکتر علی شریعتی نیز مؤثر بوده است. دکتر شریعتی درباره کسروی و افکارش می‌گوید:

یکی از من پرسید نظر تو نسبت به آقای کسروی چیست؟ گفتیم من تری دارم که آن را به عنوان محک در هر مورد به کار می‌برم. این‌جا بحث نمی‌کنم مسئله‌ای را که ایشان یا هر نویسنده و روشن‌فکر و هنرمند دیگری طرح کرده‌اند و انتقاداتی که از امام جعفر صادق علیه السلام از شیعه، از سنی، از اسلام، و از عرفان و تاریخ و ادبیات می‌کنند درست است یا نادرست، حق است یا باطل. به فرض که همه مسائلی را که ایشان به عنوان مسائل علمی و به عنوان انتقاد اجتماعی یا تاریخی طرح کرده‌اند درست باشد، سؤال می‌کنم آیا در آن زمان خاصی که آقای کسروی کارش را در این جامعه آغاز کرد (۱۳۲۰ تا ۱۳۲۸) و آن همه تأثیر عمیق روی جوانان و روشن‌فکران گذاشت و در آن شرایط خاصی که به سر می‌بردیم، سخنی که در آن فرصت، روشن‌فکر جامعه به خاطر سرنوشت این مردم باید می‌گفت و فوری‌ترین و اساسی‌ترین سخن‌ها باید می‌بود، همان‌ها بود که آقای کسروی گفتند؟ در این دوره خاص پس از شهرپور بیست، چرا در تمام نوشته‌ها و مجله‌ها به *مفاتیح‌الجنان* و *معشوقه* سابق حافظ به عنوان بزرگ‌ترین فاجعه این همه حمله شد ولی اسمی از شرکت سابق نفت برده نشد؟ در آن زمان که نویسندگان و روشن‌فکران می‌توانستند همه چیز بگویند، کدام حرف فوری‌ترین و مهم‌ترین و حیاتی‌ترین بود؟ آیا حیاتی‌ترین شعار همین کتاب‌سوزی بود... یا مسائل عینی و اقتصادی و سیاسی و استعماری در سطح جهان؟ کدام‌یک را باید آن

موقع می‌گفت؟ به *مفاتیح و مثنوی* و کتاب‌های دیگر همه وقت می‌توان حمله کرد.
(شریعتی، ۱۳۷۳: ۲۷۳)

بنابراین، شریعتی بدون این که به نقد محتوایی آرای کسروی بپردازد، تنها وقت مناسبی برای دیدگاه‌های او نمی‌دید و اظهار می‌کرد که این حرف‌ها برای آن زمان نبوده است.
البته وقتی سخن از تأثیر جریان اصلاح دینی در اندیشه‌های شریعتی به میان می‌آید، مقصود این نیست که تأثیرگذاری به شکل کلی و موجب کلبه انجام گرفته است یا این که اهمیت و ضرورت مسائلی مانند: «نفت را نپذیریم!» هرگز.

کسانی دیگر نیز در دایره تأثیرپذیران از اندیشه کسروی گزایی، می‌گنجند: علی‌اکبر حکمی‌زاده، شیخ محمد خالصی‌زاده، سید حیدرعلی قلمداران، علی‌اکبر برقی، سید ابوالفضل برقی و محمدجواد غروی اصفهانی. ولی قبل از پرداختن به اندیشه‌های این عده که متأثر از کسروی بوده‌اند، باید به شخص دیگری اشاره شود که معاصر کسروی بوده و اندیشه‌هایش قرابت نزدیکی با اندیشه‌های او دارد. محمدحسن شریعت سنگلجی (۱۲۶۹ - ۱۳۲۲ ش) از روحانیان مجاز به فعالیت فرهنگی در دوره رضاخان بود که به‌رغم انتشار آثار تفسیری و نیز برقراری منبرهایش مزاحمتی از دستگاه رضاخان ندید. وی دارای نگرشی عقل‌گرایانه بود و به گمان خود با خرافات مبارزه می‌کرد. آنچه را وی خرافه می‌خواند همان چیزهایی بود که وهابی‌ها آن را خرافه می‌دانستند. به همین دلیل، حرکت وی نوعی وهابی‌زدگی جلوه می‌کرد. وی در سفر حج با مطالعه آثار وهابی‌ها به این روش مذهبی گرایش پیدا کرده بود. کسانی که در محفل او حاضر می‌شدند، بیش‌تر تحصیل کرده‌های جدید بودند که علاقه به شنیدن مطالب او در نقد مظاهر مذهبی و غربی کردن دین داشتند. یکی از بحث‌های موردعلاقه این قبیل اشخاص، بحث از توحید و شرک بود که پس از غلبه وهابی‌ها و رواج تبلیغات آن‌ها بر ضد بناهای روی مقابر و شدت رحال برای زیارت قبور به این سوی نیز سرایت کرده بود. در بحث شفاعت نیز او به شدت هر نوع شفاعت را رد می‌کرد و رجعت را نیز از عقاید غلات شیعه می‌دانست. (نک: جعفریان، ۱۳۸۳: ۶۲۵ - ۶۲۸)

علاوه بر کسروی و شریعت سنگلجی می‌توان به علی‌اکبر حکمی‌زاده اشاره کرد. وی پسر مهدی حکمی و او هم داماد آیت‌الله سید ابوالحسن طالقانی پدر آیت‌الله طالقانی بود. مهدی حکمی‌زاده از چهره‌های مقدس قم بود؛ وقتی آیت‌الله حائری وارد قم شد و موقتاً در منزل وی اسکان یافت، به بازسازی مدرسه رضویه پرداخت و ریاست آن را به عهده گرفت. میرزا علی‌اکبر حکمی‌زاده طلبه معممی بود که در همین مدرسه مدتی با آقای طالقانی هم‌حجره بود. وی گاهی به تهران می‌رفت و در جلسات سید ابوالحسن طالقانی شرکت می‌کرد. او در تهران با کسروی رفاقت پیدا کرد و حتی کسروی چندبار به حجره او در قم رفت و منشأ انحراف وی گردید و

کم کم مطالبی از او ظاهر گشت که نشان از انحراف او داشت. این انحراف با نوشتن کتاب *اسرار هزار ساله* آشکار شد. علی اکبر حکمی زاده از سال‌ها پیش از آن، از حوالی سال ۱۳۱۲ به همراهی جمعی از طلاب متأثر از نهضت اصلاح دینی رضاشاهی اقدام به انتشار مجله *همايون* نمود که کاملاً متأثر از عقاید و ایده‌های کسروی و نشریه *پیمان* او بود. حکمی زاده، کتاب *اسرار هزار ساله* را حلقه‌ای از حلقات فعالیت علیه مذهب شیعه و بیش تر در دفاع از اصلاحات مذهبی رضا شاه تألیف کرد. این کتاب در ۱۵ مهر سال ۱۳۲۲ به همراه شماره ۱۲ نشریه *پرچم* متعلق به کسروی انتشار یافت و در بهمن همان سال، کتاب *شیعی‌گری* کسروی نیز به انتشار رسید. همراهی این دو کتاب، همفکری مؤلفانش را آشکارا نشان می‌دهد. کتاب حکمی زاده در قیاس با *شیعی‌گری* کسروی از آن رو اهمیت داشت که وی فرزند یکی از مقدس‌ترین چهره‌های روحانیت قم بود. به علاوه جد مادری او هم آیت‌الله سید ابوالحسن طالقانی بود و به همین دلیل، لازم بود به مطالب وی پاسخی داده شود که تصمیم حوزه برای نگارش کتاب در رد ادعاهای او به تألیف کتاب *کشف اسرار امام خمینی* علیه السلام انجامید. (همو: ۴۵ - ۵۰)

سید ابوالفضل برقی (۱۲۸۷ - ۱۳۷۰ ش) دیگر از طرفداران جریان کسروی‌گرایی است. او درس طلبگی را از مدرسه رضویه آغاز کرد. درگیری وی در مسجد محل اقامتش به تدریج او را به مقابله با برخی از اعمال شگفت کشاند که در روضه‌خوانی و مراسم مذهبی بود. نخستین کارهای علمی او، نگارش کتابی در رد صوفیه به عنوان *حقیقه‌العرفان* بود. اندکی بعد کتاب درسی *از ولایت* را نوشت و به گفته خود تلاش کرد تا شرکيات شیعه‌نمایان و صوفیه و شیخیه را بنمایاند. زندگی برقی را باید به سه دوره تقسیم کرد: دوره‌ای که وی به آرامی به سراغ برخی از گرایش‌های غیرمعمول مانند تصوف رفت و آن‌ها را خرافه و بدعت نمایاند؛ دوره دوم زمانی است که وی به سراغ برخی از باورهای عامیانه شیعی رفت و اندکاندک آن‌ها را خرافه خواند و کوشید نگرشی معتدل از مذهب شیعه ارائه دهد؛ در مرحله سوم، وی پا را فراتر نهاد و به ارکان تشیع انتقاد کرد و با این که علاقه‌مند نبود خود را سنی معرفی کند، حتی از مرز تسنن عادی هم گذشت و به صورت وهابی تمام‌عیار درآمد. او در دوره *اخیر المراجعات* سید شرف‌الدین را نقد کرد و عقیده اسلامی محمد بن عبدالوهاب را ترجمه و با نام مستعار عبدالله تقی زاده چاپ کرد. وی کتاب دیگری با عنوان *خرافات وفور در زیارت قبور* نوشت. کتاب دیگر او *بشکن یا عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول* عنوان دارد که با عنوان *کسر الصنم* توسط ملازاده بلوچی مقیم عربستان به عربی ترجمه و در اردن منتشر می‌گردد. کتاب فارسی دیگر او که از طرف سعودی‌ها چاپ و میان حجاج ایرانی توزیع می‌شود کتاب *رهنمود سنت در رد اهل بدعت خلاصه منهاج السنة* ابن تیمیه است. (همو: ۶۴۸ - ۶۵۰)

محمدجواد غروی اصفهانی نیز تا حدودی تعدیل یافته و همسو با شریعتی به دفاع از اصلاحات مذهبی پرداخته و برخی عقاید جریان کسروی‌گرایی را دنبال کرده است. جریان «کسروی‌گرایی» که تا زمان انقلاب، فعالیت و نفوذ زیادی داشتند در جریان انقلاب اسلامی کمرنگ شد ولی بیش از ده سال است که این جریان به گونه دیگری دوباره فعال شده است. برای نمونه، شخصی در قالب جزوه‌ای به نام «تئوری امامت در ترازوی نقد» به تحلیل و بررسی دکترین امامت پرداخته و به زعم خود به نقد براهین اثبات امامت اقدام کرده یا دکتر سروش با طرح سخنرانی‌هایی پیرامون نقد امامت به ترویج این رویکرد پرداخته است.

جایگاه امامت در نصوص دینی

علاوه بر وجود جریان‌های خوارج، سنی‌گرایی، وهابی‌گرایی و کسروی‌گرایی که با طرح شبهات و اشکالاتی ضرورت تحقیق پیرامون دکترین امامت را تقویت می‌کند، جایگاه امامت در قرآن و روایات نیز ضرورت پرداختن به آن را روشن می‌سازد. از نصوص دینی برمی‌آید که امامت از اصول بنیادین اسلام است. خدای سبحان به جهت پاداش امتحان حضرت ابراهیم علیه السلام این منصب مهم را به او عطا کرد و فرمود:

﴿وَ إِذِ ابْتَلَىٰ اِبْرٰهٖمَ رَبُّهُ بِكَلِمٰتٍ فَاَتَمَّهِنَّ قَالَ اِنِّیْ جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمٰمًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِیْ قَالَ لَا یَنٰلُ عَهْدِی الظَّٰلِمِیْنَ﴾؛ (بقره: ۱۲۴)

و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود، و وی آن همه را به انجام رسانید، [خدا به او] فرمود: من تو را پیشوای مردم قرار دادم. [ابراهیم] پرسید: از دودمانم [چطور]؟ فرمود: پیمان من به بیدادگران نمی‌رسد.

همچنین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره اهمیت مقام امامت فرمود:

مَنْ مَاتَ وَ لَمْ یَعْرِفْ اِمَامَ زَمٰنِهٖ مَاتَ مِیْتَةً جَاهِلِیَّةً. (مجلسی، ۱۳۸۶: ج ۵۱، ۱۶۰)

آن بزرگوار در روایت دیگری می‌فرماید:

وَ مَنْ مَاتَ وَ لَیْسَ فِیْ عُنُقِهٖ بَیْعَةُ مَاتَ مِیْتَةً جَاهِلِیَّةً. (همو: ج ۲۹، ۳۳۲)

این روایت با تعابیر مختلف و با مضمونی واحد در منابع روایی نقل گردیده است (طوسی، ۱۳۶۳: ۳۱۷؛ اردبیلی، ۱۳۶۲: ج ۳، ۲۱۵ و ج ۱۲، ۲۹۹؛ محقق بحرانی، بی‌تا: ج ۵، ۱۷۶؛ کاشف الغطاء، ۱۳۱۷: ج ۱، ۶؛ نراقی، ۱۲۷۳، ج ۶، ۲۶؛ وحید خراسانی، ۱۳۸۴: ج ۱، ۴۶۸؛ مکارم شیرازی، ۱۴۳۵: ج ۱، ۵۰۲) و در روایات متعددی وارد شده است که ولایت اساسی‌ترین بنیاد اسلام است. امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ: عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ وَ لَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ فَأَخَذَ النَّاسُ بِأَرْبَعٍ وَ تَرَكُوا هَذِهِ الْوَلَايَةَ. (كلینی، بی تا: ج ۲، ۱۸ به بعد، باب «دعائم الاسلام»)

از سوی دیگر، امامت، مقامی است که خداوند متعال پس از مقام نبوت و رسالت به انبیای خود اعطا می کند. امام باقر علیه السلام در این باره توضیح می دهد:

إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيًّا وَ اتَّخَذَهُ نَبِيًّا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ رَسُولًا وَ اتَّخَذَهُ رَسُولًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ خَلِيلًا وَ اتَّخَذَهُ خَلِيلًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ إِمَامًا فَلَمَّا جَمَعَ لَهُ هَذِهِ الْأَشْيَاءِ وَقَبِضَ يَدَهُ، قَالَ لَهُ: يَا إِبْرَاهِيمُ ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾ فَمِنْ عِظْمِهَا فِي عَيْنِ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام قَالَ: يَا رَبُّ ﴿وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾. (همو: ج ۱، ۱۷۵)

یعنی بالاترین مقام و منزلت انسانی، مرتبه امامت است.

امام باقر علیه السلام فرمود:

به خدا سوگند از زمانی که خدا آدم را قبض روح نمود، زمینی را بدون امامی که به وسیله او به سوی خدا رهبری شوند وانگذازد و او حجت خدا بر بندگانش است و زمینی بدون امامی که حجت خدا بر بندگانش باشد وجود ندارد. (همو: ۲۵۲)

عبدالعزیز بن مسلم می گوید: در ایام [حضور] حضرت رضا علیه السلام در مرو بودیم. در آغاز ورود، روز جمعه در مسجد جامع انجمن کردیم. حضار مسجد موضوع امامت را مورد بحث قرار داده بودند و اختلاف بسیار مردم را در آن زمینه بازگو می کردند. من خدمت آقایم رفتیم و گفت و گوی مردم را درباره بحث امامت در محضرش بازگفتم. حضرت علیه السلام لبخندی زد و فرمود:

ای عبدالعزیز، این مردم نفهمیدند و از آرای صحیح خود فریب خورده و غافل گشتند. همانا خدای عزوجل پیغمبر خویش را قبض روح نفرمود، تا دین را برایش کامل کرد و قرآن را بر او نازل فرمود که بیان هر چیز در اوست؛ حلال و حرام و حدود و احکام و تمام احتیاجات مردم را در قرآن بیان کرده و فرموده است: «چیزی در این کتاب فروگذار نکردیم» و در حجة الوداع که سال آخر عمر پیغمبر صلی الله علیه و آله بود این آیه را نازل فرمود: «امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم، و اسلام را برای شما [به عنوان] آیینی برگزیدم.» و موضوع امامت از کمال دین است (تا پیغمبر صلی الله علیه و آله جانشین خود را معرفی نکند، تبلیغش را کامل نساخته است) و پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا نرفت تا آن که نشانه های دین را برای امتش بیان کرد و راه ایشان را روشن ساخت و آن ها را بر شاهراه حق واداشت و علی علیه السلام را به عنوان پیشوا و امام منصوب کرد و همه احتیاجات امت را بیان کرد. پس هر کس گمان کند خدای عزوجل دینش را کامل نکرده، قرآن را رد کرده و هر کس قرآن را رد کند، به آن کافر است. مگر مردم مقام و منزلت امامت را در میان امت می دانند تا روا باشد که به اختیار و انتخاب ایشان واگذار شود؟ همانا

قدر امامت والایتر و شأنش بزرگتر و منزلتش عالیتر و مکانش منبعتر و عمقش بیشتر از آن است که مردم با عقل خود به آن برسند، یا به آرایش آن در ریابند، یا به انتخاب خود امامی منصوب کنند. همانا امامت مقامی است که خدای عزوجل بعد از رتبه نبوت و خلقت در مرتبه سوم به ابراهیم خلیل علیه السلام اختصاص داده و به آن فضیلت مشرفش ساخته و نامش را بلند و استوار نموده و فرموده: «همانا من تو را امام مردم گردانیدم.» ابراهیم خلیل علیه السلام از نهایت شادی اش به آن مقام عرض کرد: «از فرزندان من هم؟» خدای تبارک و تعالی فرمود: «ایمان و فرمان من به ستمکاران نمی‌رسد.» پس این آیه امامت را برای ستم‌گران تا روز قیامت باطل ساخت و در میان برگزیدگان گذاشت، سپس خدای تعالی ابراهیم را شرافت داد و امامت را در فرزندان برگزیده و پاکش قرار داد و فرمود: «و اسحاق و یعقوب را اضافه به او بخشیدیم و همه را شایسته نمودیم و ایشان را امام و پیشوا قرار دادیم تا به فرمان ما رهبری کنند و انجام کارهای نیک و گزاردن نماز و دادن زکات را به ایشان وحی نمودیم؛ آن‌ها پرستندگان ما بودند.» پس امامت همیشه در فرزندان او بود در دوران متوالی و از یکدیگر ارث می‌بردند تا خدای تعالی آن را به پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم به ارث داد و خود او جل و تعالی فرمود: «همانا سزاوارترین مردم به ابراهیم پیروان او و این پیغمبر و اهل ایمانند و خدا ولی مؤمنان است.» پس امامت مخصوص آن حضرت گشت و او به فرمان خدای تعالی و طبق آن چه خدا واجب ساخته بود، آن را به گردن علی علیه السلام نهاد و سپس در میان فرزندان برگزیده او که خدا به آن‌ها علم و ایمان داده جاری گشت و خدا فرموده: «آن‌ها که علم و ایمان گرفتند، گویند در کتاب خدا تا روز رستاخیز به سر برده‌اید.» پس امامت تنها در میان فرزندان علی علیه السلام است تا روز قیامت؛ زیرا پس از محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیغمبری نیست. این نادانان از کجا و به چه دلیل برای خود امام انتخاب می‌کنند. همانا امامت مقام پیغمبران و میراث اوصیاست؛ همانا امامت خلافت خدا و خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مقام امیرالمؤمنین علیه السلام و میراث حسن و حسین علیهما السلام است؛ همانا امامت زمام دین و مایه نظام مسلمین و صلاح دنیا و عزت مؤمنان است؛ همانا امامت ریشه با نمو اسلام و شاخه بلند آن است؛ کامل شدن نماز و زکات و روزه و حج و جهاد و بسیار شدن غنیمت و صدقات و اجرای حدود و احکام و نگاهداری مرزها و اطراف به وسیله امام است؛ امام است که حلال خدا را حلال و حرام او را حرام می‌کند و حدود خدا را به پا می‌دارد و از دین خدا دفاع می‌کند و با حکمت و اندرز و حجت رسا مردم را به طریق پروردگارش دعوت می‌نماید؛ امام مانند خورشید طالع است که نورش عالم را فراگیرد و خودش در افق است به نحوی که دست‌ها و دیدگان به آن نرسد؛ امام ماه تابان، چراغ فروزان، نور درخشان و ستاره‌ای است راهنما در شدت تاریکی‌ها و ره‌گذر شهرها و کویرها و گرداب دریاها (در زمان جهل و فتنه و سرگردانی مردم)؛ امام آب گوارای زمان تشنگی و رهبر به سوی هدایت و نجات‌بخش از هلاکت است؛ امام آتش روشن روی تپه (رهنمای گم‌گشتگان) است؛ وسیله گرمی سرمازدگان و رهنمای هلاکت‌گاه‌هاست؛ هر که از او جدا شود هلاک شود؛ امام ابری است بارنده، بارانی است شتابنده، خورشیدی است فروزنده، سقفی است سایه‌دهنده، زمینی است گسترده، چشمه‌ای است جوشنده و برکه و گلستان است؛ امام همدم و رفیق،

پدر مهربان، برادر برابر، مادر دلسوز به کودک، پناه بندگان خدا در گرفتاری سخت است؛ امام امین خداست در میان خلقش و حجت او بر بندگانش و خلیفه او در بلادش و دعوت کننده به سوی او و دفاع کننده از حقوق او است؛ امام از گناهان پاک و از عیبها برکنار است؛ موجب نظام دین و عزت مسلمین و خشم منافقان و هلاک کافران است؛ امام یگانه زمان خود است؛ کسی به طراز او نرسد، دانشمندی با او برابر نباشد و مانند و نظیر ندارد؛ به تمام فضیلت مخصوص است بی آن که خود او در طلبش رفته و به دست آورده باشد، بلکه امتیازی است که خدا به فضل و بخشش به او عنایت فرموده. کیست که امام را تواند شناخت یا انتخاب امام برای او ممکن باشد؟ هیئات! در این جا خردها گم گشته، خویشتن داری ها بی راهه رفته و عقلها سرگردان و دیده ها بی نور و بزرگان کوچک شده و حکیمان متحیر و خردمندان کوتاه فکر و خطیبان درمانده و خردمندان نادان و شعرا وامانده و ادبا ناتوان و سخندانان درمانده اند که بتوانند یکی از شئون و فضایل امام را توصیف کنند؛ همگی به عجز و ناتوانی معترفند. چگونه ممکن است تمام اوصاف و حقیقت امام را بیان کرد یا مطلبی از امر امام را فهمید و جانشینی که کار او را انجام دهد برایش پیدا کرد؟ ممکن نیست، چگونه و از کجا؟ در صورتی که او از دست یازان و وصف کنندگان اوج گرفته و مقام ستاره در آسمان را دارد، او کجا و انتخاب بشر؟ او کجا و خرد بشر؟ او کجا و ماندنی برای او؟ گمان برند که امام در غیر خاندان رسول خدا محمد ﷺ یافت شود؟ به خدا که ضمیرشان به خود آن ها دروغ گفته [تکذیبشان کند] و بیهوده آرزو بردند، به گردنه بلند و لغزنده ای که به پایین می لغزند بالا رفتند و خواستند که با خرد گم گشته و ناقص خود و با آراء گمراه کننده خویش نصب امام کنند و جز دوری از حق بهره نبرند [خدا آن ها را بکشد، به کجا منحرف می شوند؟] آهنگ مشکلی کردند و دروغی پرداختند و به گمراهی دوری افتادند و در سرگردانی فرو رفتند که با چشم بینا امام را ترک گفتند: «شیطان کردارشان را در نظرشان بیاراست و از راه منحرفشان کرد با آن که اهل بصیرت بودند.» از انتخاب خدا و انتخاب رسول خدا ﷺ و اهل بیتش روی گردان شده و به انتخاب خود گراییدند در صورتی که قرآن صدا برآورد که: «پروردگارت هر چه خواهد بیافریند و انتخاب کند. اختیار به دست آن ها نیست. خدا از آن چه با او شریک می کنند منزّه و والا است» و باز خدای عزوجل فرماید: «هیچ مرد و زن مؤمنی حق ندارد که چون خدا و پیغمبرش چیزی را فرمان دادند، اختیار کار خویش داشته باشد» و فرموده است: «شما را چه شده، چگونه قضاوت می کنید؟ مگر کتابی دارید که آن را می خوانید تا هر چه خواهید انتخاب کنید در آن کتاب بیابید یا برای شما تا روز قیامت بر عهده ما پیمان های رسا هست که هر چه قضاوت کنید حق شماست، از آن ها پرس کدامشان متعهد این مطلب است یا مگر شریکانی دارید، اگر راست گویند، شریکان خویش بیاورند.» همچنین خدای عزوجل فرموده است: «چرا در قرآن اندیشه نمی کنید یا مگر بر دل ها قفل دارند و فرموده: «مگر خدا بر دل هاشان مهر نهاده که نمی فهمند» یا «گفتند شنیدیم ولی نمی شنیدند و همانا بدترین جانوران به نظر خدا مردم کر و لالند که تعقل نمی کنند و اگر خدا در آن ها خیری سراغ داشت به آن ها شنوایی می داد و اگر شنوایی هم می داشتند پشت می کردند و روی گردان بودند»

یا «گفتند شنیدیم و نافرمانی کردیم» (منصب امامت اکتسابی نیست) بلکه فضلی است از خدا که به هر کس خواهد می‌دهد. پس چگونه ایشان را رسد که امام انتخاب کنند در صورتی که امام عالمی است که نادانی ندارد، سرپرستی است که عقب‌نشینی ندارد، کانون قدس و پاکی و طاعت و زهد و علم و عبادت است؛ دعوت پیغمبر به او اختصاص دارد، از نژاد پاک فاطمهٔ بتول است، در دودمانش جای طعن و سرزنشی نیست و هیچ شریف نژادی به او نرسد، از خاندان قریش و کنگرهٔ هاشم و عترت پیغمبر و پسند خدای عزوجل است، برای اشراف شرف است و زادهٔ عبد مناف است، علمش در ترقی و حلمش کامل است، در امامت قوی و در سیاست عالم است، اطاعتش واجب است، به امر خدای عزوجل قائم است، خیرخواه بندگان خدا و نگهبان دین خداست: خدا پیغمبران و امامان را توفیق بخشیده و از خزانه علم و حکم خود آنچه به دیگران نداده به آن‌ها داده، از این جهت علم آن‌ها برتر از علم مردم زمانشان باشد که خدای تعالی فرموده: «آیا کسی که سوی حق هدایت می‌کند شایسته‌تر است که پیروی‌اش کنند یا کسی که هدایت نمی‌کند جز این که هدایت شود، شما را چه شده؟ چگونه قضاوت می‌کنید؟ و گفتهٔ دیگر خدای تعالی «هر که را حکمت دادند خیر بسیاری دادند» و باز گفتهٔ خدای تعالی دربارهٔ جناب طالوت «خدا او را بر شما برگزید و به علم و تن بزرگی‌اش افزود خدا ملک خویش به هر که خواهد دهد و خدا وسعت بخش و داناست» و به پیغمبر خویش ﷺ فرمود: «خدا بر تو کتاب و حکمت نازل کرد و آنچه را نمی‌دانستی به تو تعلیم داد، کرم خدا به تو بزرگ بود» و نسبت به امامان از اهل بیت و عترت و ذریهٔ پیغمبر ﷺ فرمود: و یا به مردم نسبت به آنچه خدا از کرم خویش به ایشان داده حسد می‌برند حقاً که ما خاندان ابراهیم را کتاب و حکمت دادیم و به آن‌ها ملک عظیمی دادیم کسانی به آن گرویدند و کسانی از آن روی گردانیدند و جهنم آن‌ها را بس فروخته آتشی است» همانا چون خدای عزوجل بنده‌ای را برای اصلاح امور بندگان انتخاب فرماید سینه‌اش را برای آن کار باز کند و چشمه‌های حکمت در دلش گذارد و علمی به او الهام کند که از آن پس از پاسخی در نماند و از درستی منحرف نشود. پس او معصوم است و تقویت‌شده و با توفیق و استوار گشته، از هر گونه خطا و لغزش و افتادگی در امان است. خدا او را به این صفات امتیاز بخشیده تا حجت رسای او بر بندگان باشد و گواه بر مخلوقش و این بخشش و کرم خداست. به هر که خواهد عطا کند و خدا دارای کرم بزرگی است. «ایا مردم چنان قدرتی دارند که بتوانند چنین کسی انتخاب کنند یا ممکن است انتخاب شده آن‌ها این‌گونه باشد تا او را پیشوا سازند به خانهٔ خدا سوگند که این مردم از حق تجاوز کردند و کتاب خدا را پشت سر انداختند مثل این که نادانند، در صورتی که هدایت و شفا در کتاب خداست. این‌ها کتاب خدا را پرتاب کردند و از هوس خود پیروی نمودند. خدای جل و تعالی هم ایشان را نکوهش نمود و دشمن داشت و تباهی داد و فرمود: «ستم‌گرتز از آن که هوس خویش را بدون هدایت خدای پیروی کند کیست؟ خدا گروه ستم‌کاران را هدایت نمی‌کند» و فرمود: «تباهی باد بر آن‌ها و اعمالشان نابود شود» و فرمود: «بزرگ است در دشمنی نزد خدا و نزد مؤمنان. خدا این‌گونه بر هر دل گردن کش جباری مهر می‌نهد» درود و سلام فراوان خدا بر محمد پیغمبر و خاندان او. (همو: ۲۸۴-۲۹۰)

از این رو، جایگاه رفیع و والای امامت باید در تفکر دینی جایگاه ویژه‌ای بیابد.^۱

گستره مباحث امامت

امامت در دو ساحت عامه و خاصه تنها سه عرصه دارد: تبیینی، اثباتی و دفاعی. مباحث دفاعی شامل چهار دسته شبهه است: نخست، شبهاتی سنتی با تبیین و پاسخ سنتی مانند شبهات رایج در کتاب‌های اهل سنت؛ دوم، شبهات سنتی با تبیین جدید و با بهره‌گیری از روش‌ها و مبانی سنتی مانند شبهه نظریه علمای ابرار که آقای مدرسی با تبیین جدید و با استفاده از منابع رجالی، تاریخی و کلامی سنتی ارائه کرده است؛ سوم، شبهات سنتی با تبیین جدید و با بهره‌گیری از روش‌ها و مبانی و منابع جدید مانند شبهه ناسازگاری خاتمیت و امامت که آقای سروش با بهره‌گیری از روش‌ها و مبانی هرمنوتیک و معرفت‌شناختی و زبان‌شناختی جدید مطرح کرده است؛ چهارم شبهات جدید و زاینده دنیای مدرن است، مانند شبهه تعارض امامت و دموکراسی یا شبهه تعارض مهدویت با مدرنیته و پلورالیسم دینی.

هر یک از ساحت‌های امامت عامه و خاصه به مسائل و مباحث خاص می‌پردازد. قاضی عبدالجبار معتزلی بر این باور است که مباحث امامت عامه در سه حوزه وظایف امامت، صفات امامت و راه‌های تعیین امامت منحصر می‌شود. (معتزلی، ۱۹۸۶، ج ۱، ۱۱) خواجه نصیرالدین طوسی معتقد است که مباحث امامت در پنج حوزه که می‌گنجد: مطلب ما (تعریف امامت)، مطلب هل (اثبات ضرورت امامت)، مطلب لم (غایت، وظایف و کارکردهای امامت)، مطلب کیف (صفات امامت) و مطلب من (مصدق امامت). (طوسی، بی تا: رساله الامامة، ۴۲۶)

شایسته است مباحث امامت عامه در پنج دسته تعریف و تبیین امامت، دلایل وجوب امامت، وظایف و کارکردهای امامت، شرایط عام و خاص امامت و راه‌های نصب امام و آن‌گاه امامت خاصه در سه دسته اثبات امامت بلافصل امام علی علیه السلام، اثبات امامت ائمه و خلفای اثنی‌عشر و مهدویت طرح شود.

جایگاه معرفتی امامت

آیا امامت، از اصول دین است یا فروع؛ کلامی است یا فقهی؟ متفکران اسلامی سه دیدگاه را مطرح کرده‌اند: دیدگاهی امامت را از اصول دین، دیدگاهی از فروع دین و دیدگاه سوم آن را از

۱. برای تحقیق درباره دکتربین امامت به منابع ذیل بنگرید: *أوائل المقالات*، شیخ مفید؛ *شرح الاصول الخمسة*، قاضی عبدالجبار معتزلی؛ *الحدود والحقائق*، سید مرتضی؛ *الشافی فی الإمامة*، همو؛ *شرح العبارات المصطلحة*، شیخ طوسی؛ *تلخیص الشافی*، همو؛ *رسالة فی الإمامة*، خواجه نصیر؛ *تجرید الاعتقاد*، همو؛ *قواعد المرام*، ابن میثم بحرانی؛ *نهج المسترشدين*، علامه حلی؛ *کشف المراد*، همو؛ *إرشاد المسترشدين*، فخر المحققین؛ *المواقف*، قاضی عضدالدین ایجی؛ *شرح المواقف و التعریفات*، جرجانی؛ *المقاصد و شرح المقاصد*، تفتازانی؛ *مقدمه*، ابن خلدون؛ *شرح تجرید*، قوشچی؛ *گوهر مراد و شوارق الإلهام*، لاهیجی؛ *أنیس الموحدين*، محمدمهدی نراقی؛ *کفاية الموحدين*، نوری طبرسی؛ *الالهيات*، آیت‌الله سبحانی؛ *تلخیص عقبات الأنوار*، سید علی میلانی و برنامه نرم‌افزاری *مکتبه اهل‌البيت*.

اصول مذهب می‌شمرد. متکلمان اهل سنت به‌ویژه اشاعره، امامت را به دلیل اهمیت در کتاب‌های کلامی مطرح کرده‌اند، ولی آن را جزء مباحث فقهی و فروع دین دانسته‌اند. مبنای این دیدگاه تصور آنان از امامت است که آن را به تئوری سیاسی تحویل برده‌اند.

امام الحرمین جوینی (متوفای ۴۷۸ق) می‌نویسد:

سخن گفتن درباره امامت، از اصول عقاید به شمار نمی‌آید و خطر (گمراه شدن) کسی که وارد بحث امامت می‌شود، بسی بیش‌تر از خطر (گمراه شدن) کسی است که نسبت به آن، از اساس، جاهل باشد. (جوینی، بی‌تا: ۲۴۵)

ابوحامد محمد غزالی (متوفای ۵۰۵ ق) آورده است:

بحث کردن در باب امامت، نه از اصول دین و نه بحثی صرفاً عقلی است، بلکه از مسائل فقهی به شمار می‌رود... و لکن از آن‌جا که از دیرباز، رسم چنین بوده است که مباحث کتاب‌های اعتقادی را با بحث امامت به پایان برند، ما نیز چنین کردیم. (غزالی، ۱۳۸۲: ۲۳۴)

سیف‌الدین آمدی (متوفای ۶۳۱ ق) بر این نظر اصرار ورزیده و در پاسخ به چرایی طرح امامت در کتاب‌های کلامی می‌گوید: عادت بر این بوده است که آن را در اواخر کتب کلامی می‌آوردند... ما صحیح ندانستیم که با نیاوردن آن در این کتاب، خرق عادت کنیم. (آمدی، ۱۳۹۱) قاضی عضدالدین ایچی (متوفای ۷۵۶ ق) می‌گوید:

و آن در نزد ما از فروع است و برای پیروی از گذشتگان، ما آن را در علم کلام آوردیم. (ایچی، بی‌تا: ج ۳، ۵۷۸)

شهرستانی، (بی‌تا: ۵۵۹) تفتازانی، (بی‌تا: ج ۵، ۲۳۲) ابن‌خلدون (بی‌تا: ۱۹۳) و دیگر اشعریان نیز همین مسیر را طی کرده‌اند. معتزله، مطلب صریحی در این باب نیاورده‌اند. متفکران امامیه و برخی از اشعریان،^۱ امامت را جزء اصول دین دانسته‌اند و منکر آن را کافر معرفی کرده‌اند. شیخ صدوق می‌گوید:

يجب أن يعتقد أن المنكر للامام كالمنكر للنبوة و المنكر للنبوة كالمنكر للتوحيد. (صدوق، ۱۴۱۸: ۲۷)

شیخ مفید می‌نویسد:

واتفقت الاماميه على أن من انكر امامة أحد الائمة و جحد ما اوجب الله من فرض الطاعات فهو كافر ضالّ، مستحق للخلود في النار؛ (مفید، ۱۳۷۴: ۷)

امامیه متفقند که منکر امامت یکی از ائمه و سرباززننده از آن چه خدا واجب کرده کافر و گمراه و سزاوار خلود در آتش است.

۱. همچون الاسروشنی در *فصول الاسروشنی* و قاضی بیضاوی که از اعظم اشاعره است در *منهاج* گفته است مسئله امامت از اعظم مسائل اصول دین است.

سید مرتضی، امامت را همچون نبوت، از بزرگ‌ترین مسائل اصول دین دانسته (شریف مرتضی، بی‌تا: ج ۱، ۱۶۵ - ۱۶۶) و با صراحت می‌گوید:

بما يجب اعتقاده من جميع اصول الدين... (همو: ج ۳، ۹)

شیخ طوسی، مخالفان شمردن امامت از اصول دین را به کفر محکوم کرده است (طوسی، ۱۳۱۸: ج ۱، ۳۳۵) و می‌نویسد:

تحریر رساله و جیزة فی معرفة الركن الثالث من اصول الدين و هو الکلام فی إمامة الأئمة الطاهرين. (رسالة الامامه، چاپ شده در تلخیص المحصل، ۴۲۴)

علامه حلی در بحث امامت می‌گوید:

باب یازدهم در مورد چیزهایی از شناخت اصول دین است که بر تمام مکلفان واجب است. تمامی علما اجماع دارند که شناخت خدا و صفات ثبوتیه و سلبیه‌اش و... همچنین شناخت نبوت و امامت و معاد واجب است. (حلی، ۱۳۷۸: ۱۱، ۱۳ و ۱۴)

وی می‌نویسد:

ان الامامة ركن عظیم من أركان الدين و اصوله فیجب أن یتبیت النص لان ما هو دونها كالصلوة و الزکوة ثابت بالنص فتبوتها بالنص اولی؛ (حلی، ۱۴۲۸: ۲۰۸)

امامت رکن عظیمی از ارکان دین و اصول دین است. پس واجب است که به سبب نص ثابت شود؛ چرا که آنچه پایین‌تر از اوست مانند نماز و زکات به وسیله نص ثابت شده. لذا تبوت امامت به طریق اولی نیز به وسیله نص واجب است.

آن قدر این ادعا بدیهی و روشن است که ابن‌خلدون در معرفی مذهب تشیع و دیدگاه آن درباره امامت می‌نویسد:

... امامت از مصالح عامه نیست که به نظر امت واگذار شود و اختیار تعیین امام به مردم سپرده شود، بلکه امامت از ارکان دین و زیربنای اسلام است... (ابن‌خلدون، بی‌تا: ۱۹۶)

محقق لاهیجی می‌گوید:

جمهور امامیه امامت را از اصول دین دانند بنابر آن که بقای دین و شریعت را موقوف دانند به وجود امام، چنان که ابتدای شریعت موقوف است به وجود نبی. پس حاجت دین به امام به منزله حاجت دین است به نبی. (لاهیجی، ۱۳۶۴: ۴۶۷ - ۴۶۸)

بزرگان دیگری چون ابن‌مجد حلی، (اشارة السیق، ۳۲) مقدس اردبیلی، (الحاشیة علی الالهیات، ۱۷۸ و ۱۷۹) سید نور الله تستری، (احقاق الحق، ج ۲، ۳۰۵) محقق لاهیجی، (۱۳۶۴: ۴۶۷ و ۴۶۸) ملا صالح مازندرانی، (۱۴۲۱: ج ۲، ۱۵) ملامهدی نراقی، (۱۴۰۳: ۱۳۷) شیخ مرتضی انصاری (کتاب الطهارة، ج ۲، ۳۵۲) و حکیم سبزواری (۱۳۸۸ الف: ۲۲۷ و ۱۳۸۸ ب: ۴۳۸)

محمدحسن مظفر، (۱۴۲۲: ج ۲، ۱۰ و ۱۹۹۲: ۶۵) آیت‌الله خوئی، (۱۴۱۷: ج ۲، ۸۴) آیت‌الله مرعشی، (احقاق الحق، ج ۲، ۴۱۴) و آیت‌الله مصباح یزدی (۱۳۸۹: ۱۷۵) به همین دیدگاه تصریح کرده و با ادله چهارگانه قرآن، سنت، اجماع و عقل به اثبات آن پرداخته‌اند.^۱

شماری از اندیشمندان شیعی با وجود این که اصول دین بودن امامت را پذیرفته‌اند انتساب کفر مخالفان امامت در روایات را توجیه کرده و آن را در برابر ایمان نه اسلام دانسته‌اند. بر اهل علم پوشیده نیست که کفر در مقابل اسلام، مستلزم کفر در مقابل ایمان است ولی لازمه کفر در مقابل ایمان، کفر در مقابل اسلام نیست و با اسلام منافات ندارد.

صاحب جواهر می‌گوید:

شاید مراد از آنچه در اخبار فراوان بر تکفیر منکر علی علیه السلام وارد شده، کفر در مقابل ایمان است. (نجفی، بی تا: ج ۶، ۶۰)

شیخ انصاری می‌نویسد:

آن چه از مجموع روایات و کلمات بزرگان، می‌توان استفاده کرد آن است که مراد کفر در مقابل ایمانی است که اخص از اسلام است. (کتاب الطهارة، ج ۲، ۳۵۲)

بزرگانی چون امام خمینی علیه السلام نیز بر این رأی بودند.^۲ (خمینی، ۱۳۷۹: ج ۳، ۳۲۰، ۳۲۳ و ۳۲۷) البته روایات فراوانی وجود دارد که بر اسلام مخالفان غیرمعاند دلالت دارند. (از جمله نک: کلینی، بی تا: ج ۲، ۴۰۱؛ مجلسی، ۱۳۸۶: ج ۲۹، ۴۷۱)

این دیدگاه سبب شده تا برخی از بزرگان امامیه، عدل و امامت را جزء اصول مذهب یا اصول ایمان (از جمله: احقاق الحق، ج ۲، ۲۹۴؛ قمی، ۱۳۰۸: خمینی، ۱۳۷۹: ج ۳، ۳۲۰) و توحید و نبوت و معاد را جزء اصول دین به شمار آورند. میرزای قمی (۱۲۳۱م) و مولا محمد ابراهیم کرباسی و شیخ جعفر استرآبادی (نک: استرآبادی، ۱۳۸۴: ذیل بیان موضوع علم) معتقدان به این نظریه‌اند. میرزای قمی در رساله اصول دین می‌نویسد:

بدان که اصول دین سه است: توحید، نبوت، معاد و اما عدل و امامت، از اصول مذهبند. پس هر کسی منکر یکی از این سه چیز اول شود، کافر و نجس است... اما اگر اقرار به این سه داشته باشد و منکر عدل و امامت باشد کافر نیست، لیکن شیعه هم نیست و بلا شک از اهل جهنم است. (قمی، ۱۳۰۸: ذیل مقدمه)

محمد جواد مغنیه نیز می‌نویسد:

امامت از اصول دین و اسلام نیست بلکه اصل از مذهب تشیع است پس منکر آن اگر به توحید و نبوت و معاد اعتقاد دارد، مسلمان است اما شیعه نیست. (مغنیه، ۱۴۲۷: ۲۹۸)

۱. برای آشنایی با این ادله و نقد آن‌ها می‌توان به کتاب امامت پژوهی، ص ۱۰۸-۱۲۰ مراجعه کرد.

۲. «فهلما تنبه بأن الروایات التي التمثیل بها لم یرد فی واحد منها أن من عرف علیاً علیه السلام فهو مسلم و من جهله فهو کافر. بل قابل فی جمیعها بین المؤمن و الکافر و الکافر مقابل المسلم، غیر المقابل للإیمان.»

علامه طباطبایی در تفسیر آیه ۱۱۰ سوره کهف می‌فرماید:

این آیه آخرین آیه سوره است که غرض از بیان سوره را خلاصه می‌کند و در آن، اصول سه‌گانه دین را که توحید، نبوت و معاد است جمع کرده است. (طباطبایی، ۱۳۸۷: ج ۱۳، ۴۰۵)

استاد مطهری نیز می‌فرماید:

عدل، به تنهایی علامت اشعری نبودن شمرده می‌شد. عدل و امامت توأمان، علامت تشیع بود. این است که گفته می‌شود اصول دین اسلام، سه چیز و اصول مذهب شیعه نیز همان سه چیز است به علاوه اصل عدل و امامت. (مطهری، ۱۳۷۵: ۶۳)

نتیجه

امامت به اعتبار لزوم نصیحت توسط حق تعالی، مسئله کلامی و جزء اصول دین یا اصول مذهب و ایمان است و به اعتبار وجوب شرعی اطاعت مردم از منصب امامت و شخص امام، بحث فقهی و جزء فروع دین است؛ زیرا ملاک کلامی و فقهی بودن یک مسئله به این است که اگر بحثی مربوط به وجود خدا، صفات و افعال خداوند متعال باشد، بحثی کلامی است و اگر مربوط به فعل انسان باشد، بحثی فقهی خواهد بود. همان‌گونه که متکلمان امامیه در کتاب‌های کلامی به بحث امامت پرداخته‌اند و ضرورت امامت و صفات علم و عصمت و ولایت تکوینی و تشریحی و سیاسی - اجتماعی ائمه اثنی‌عشر را ثابت کرده‌اند، بر فقهای امامیه لازم است بحثی با عنوان «فقه‌الامامة» مطرح کنند و به وظایف شرعی امام در رعایت حقوق مردم و نیز وظایف شرعی مردم در اطاعت‌پذیری از امام بپردازند.



منابع

۱. آشتیانی، میرزامهدی، *اساس التوحید*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۰ش.
۲. آمدی، سیفالدين، *غایة المرام فی علم الکلام*، قاهره، المجلس الاعلى للشؤون الاسلامیة لجنة احیاء التراث الاسلامی، ۱۳۹۱ق.
۳. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، *مقدمه*، بیروت، منشورات مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بی تا.
۴. ابن ندیم، محمد بن اسحاق، *الفهرست*، تعلیق: شیخ ابراهیم رمضان، بیروت، دارالمعرفه، چاپ دوم، ۱۴۱۷ق.
۵. اردبیلی (مقدس اردبیلی)، احمد بن محمد، *مجمع الفائده*، قم، بی تا، ۱۳۶۲ش.
۶. استرآبادی، محمدجعفر، *براهین قاطعه فی شرح تجرید العقائد الساطعه*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۴ش.
۷. ایجی، عبدالرحمن بن احمد، *المواقف*، بیروت، انتشارات عالم الکتب، بی تا.
۸. بحرانی، میثم بن علی بن میثم، *تواعد المرام*، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، بی تا.
۹. بحرانی (محقق بحرانی)، سلیمان بن عبدالله، *الحدائق الناظره*، بی تا، بی تا، بی تا.
۱۰. تفتازانی، مسعود بن عمر، *شرح المقاصد*، قم، مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البيت علیهم السلام، بی تا.
۱۱. تهانوی، *کشاف اصطلاحات الفنون*، بیروت، بی تا، بی تا.
۱۲. جرجانی، علی بن محمد، *التعريفات*، مصر، بی تا، ۱۳۰۶ق.
۱۳. جرجانی، میرسید شریف، *شرح المواقف*، بیروت، عالم الکتب، بی تا.
۱۴. جعفریان، رسول، *جریان ها و سازمان های مذهبی - سیاسی ایران*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی و سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ پنجم، پاییز ۱۳۸۳ش.
۱۵. جوینی (امام الحرمین)، ابوالمعالی عبدالملک بن عبدالله بن یوسف، *الارشاد فی الکلام*، بی تا، بی تا، بی تا.
۱۶. حلبی، علی بن حسن، *اشاره السیق*، تحقیق: ابراهیم بهادری، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
۱۷. حلبی، حسن بن یوسف، *انوار الملکوت فی شرح الیاقوت*، تهران، مؤسسه الهدی للنشر و التوزیع، ۱۴۲۸ق.

۱۸. _____ ، باب حادی عشر، تهران، نشر هیئت، ۱۳۷۸ش.
۱۹. _____ ، کشف المراد، تصحیح: علامه حسن‌زاده آملی، قم، انتشارات اسلامی، بی‌تا.
۲۰. _____ ، نهج المسترشدين، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی، ۱۴۰۵ق.
۲۱. خسروپناه، عبدالحسین، جزوه مبادی و منابع کلام، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، بی‌تا
۲۲. خمینی، سید روح‌الله، کتاب الطهارة، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، چاپ اول، ۱۳۷۹ش.
۲۳. خویی، سید ابوالقاسم، التنقیح فی شرح العروة الوثقی، قم، مؤسسه انصاریان، ۱۴۱۷ق.
۲۴. سبحانی تبریزی، جعفر، الإلهیات علی هدی الكتاب و السنة و العقل، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۳۲ق.
۲۵. سبزواری، هادی بن مهدی، رسائل حکیم سبزواری، قم، نشر اسوه، ۱۳۸۸ش.
۲۶. _____ ، اسرار الحکم، مقدمه: ابوالحسن شعرانی، تهران، انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۸ش.
۲۷. شریعتی، علی، مجموعه آثار ۲۰، تهران، انتشارات قلم، ۱۳۷۳ش.
۲۸. شریف شوشتری (قاضی تستری)، نورالله بن سید، إحقاق الحقّ و إزهاق الباطل، تعلیق سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.
۲۹. شریف مرتضی، علی بن حسین، رسائل، مشهد، احمد المحقق، قرن ۱۴ق.
۳۰. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، الملل و النحل، تهران، موسسه الصادق للطباعة و النشر، ۱۳۸۷ش.
۳۱. _____ ، نهیة الاقدام فی العلم الکلام، مکتبه الثقافة الدینیة، قرن ۱۴ق.
۳۲. شیرازی (ملاصدرا)، محمد بن ابراهیم، الحاشیة علی الالهیات، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
۳۳. شیرازی، قطب الدین، درة التاج، تصحیح: احمد مشکوه، تهران، بی‌نا، ۱۳۷۱ش.
۳۴. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، الاعتقادات، حواشی: شیخ مفید، ترجمه: سید محمدعلی حسینی، تهران، بی‌نا، ۱۳۷۱ش.
۳۵. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، الهدایة، قم، مؤسسه الامام الهادی علیه السلام، ۱۴۱۸ق.
۳۶. طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان، قم، انتشارات دارالعلم، ۱۳۸۷ش.
۳۷. طوسی، نصیرالدین، تجرید الاعتقاد، تهران، مؤسسه نهادگذارى مطالعات علمى و پژوهشى گویا، ۱۳۷۷ش.

۳۸. _____، قواعد العقائد، طهران، بی‌نا، ۱۳۰۳ق.
۳۹. _____، تلخیص المحصل (المعروف بتقد المحصل)، بیروت، بی‌نا، بی‌تا.
۴۰. طوسی، محمد بن حسن، تلخیص الشافی، قم، انتشارات مجبین، ۱۳۸۲ش.
۴۱. _____، تهذیب الاحکام، طهران، به اهتمام محمدعلی تاجر کتابفروش، ۱۳۱۸ق.
۴۲. _____، الرسائل العشر، قم، موسسه النشر الاسلامی، ۱۳۶۳ش.
۴۳. _____، شرح العبارات المصطلحة، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
۴۴. علم‌الهدی، علی بن حسین، الحدود و الحقائق، قم، مجمع الذخائر الاسلامیه، ۱۴۲۵ق.
۴۵. _____، الشافی فی الإمامة، به اهتمام: محمدصادق بن میرابوالقاسم الخوانساری، تهران، ۱۳۰۱ق.
۴۶. غزالی، ابوحامد محمد، المستصفی فی علم الاصول، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۴ق.
۴۷. _____، الاقتصاد فی الاعتقاد، تهران، انتشارات شمس تبریزی، ۱۳۸۲ش.
۴۸. فارابی، ابونصر، احصاء العلوم، ترجمه: حسین خدیو جم، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸ش.
۴۹. فخر المحققین، محمد بن حسن بن یوسف، ارشاد المسترشدين و هداية الطالبین، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
۵۰. فضایی، یوسف، تحقیق در تاریخ و عقاید شیخی‌گری، بانی‌گری، بهایی‌گری و... و کسروی‌گرایی، تهران، آشیانه کتاب، چاپ اول، ۱۳۸۲ش.
۵۱. قمی، رساله اصول دین، طهران، مشیر الاطبا هدايت‌الله حکیم‌باشی، ۱۳۰۸ق.
۵۲. قوشجی، شرح تجرید الاعتقاد، قم، نشر بیدار، بی‌تا.
۵۳. کاشف الغطاء، شیخ جعفر، کشف الغطاء، طهران، بی‌نا، ۱۳۱۷ق.
۵۴. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ترجمه: سیدجواد مصطفوی، قم، کتابفروشی علمیه اسلامی، بی‌تا.
۵۵. لاهیجی، عبدالرزاق، سوارق الالهام، اصفهان، بی‌نا، بی‌تا.
۵۶. _____، گوهر مراد، به اهتمام: صمد موحد، تهران، بی‌نا، ۱۳۶۴ش.
۵۷. مازندرانی، محمدصالح، شرح اصول الکافی، تصحیح: علی عاشور، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۱ق.
۵۸. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، تهران، انتشارات اصلاحی، ۱۳۸۶ش.

۵۹. محمدی ری شهری، محمد، *میزان الحکمة*، قم، مؤسسه علمی فرهنگی دارالحدیث، سازمان چاپ و نشر، ۱۳۷۷ش.
۶۰. مصباح یزدی، محمدتقی، *آموزش عقاید*، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ چهل و نهم، ۱۳۸۹ش.
۶۱. مطهری، مرتضی، *عدل الهی*، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۷۵ش.
۶۲. _____، *مجموعه آثار*، ج ۴، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۷۸ش.
۶۳. _____، *مقدمه‌ای بر علوم اسلامی، فلسفه و کلام*، قم، انتشارات صدرا، ۱۳۷۰ش.
۶۴. مظفر، محمدحسن، *دلائل الصدق*، دمشق، مؤسسه آل بیت علیهم‌السلام لایحیاء التراث، ۱۴۲۲ق.
۶۵. مظفر، محمدرضا، *عقائد الامامیه*، بیروت، دارالصفوة، ۱۹۹۲م.
۶۶. معتزلی، قاضی عبدالجبار، *المغنی*، قاهره، بی نا، ۱۹۸۶م.
۶۷. معتزلی، قاضی عبدالجبار، *شرح الاصول الخمسه*، بی جا، بی نا، بی تا.
۶۸. مغنیه، محمد جواد، *الشیعة فی المیزان*، قم، مؤسسه دار الکتب الاسلامی، ۱۴۲۷ق.
۶۹. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، *اوائل المقالات* (مجموعه مصنفات شیخ مفید)، قم، بی نا، ۱۳۷۴ش.
۷۰. مکارم شیرازی، ناصر، *القواعد الفقهیه*، قم، مدرسه الامام علی بن ابی طالب علیه‌السلام، ۱۴۲۵ق.
۷۱. مکدرموت، مارتین، *اندیشه‌ای کلامی شیخ مفید*، ترجمه: احمد آرام، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۲ش.
۷۲. کنتوری، حامد حسین بن محمد قلی، *تلخیص عقبات الأنوار*، تألیف: حامدحسین هندی، تلخیص و تعریب: علی حسینی میلانی، ترجمه: محمداقرا محبب‌القلوب، تهران، نشر نبأ، ۱۳۸۶ش.
۷۳. نجفی، محمدحسن، *جواهر الکلام*، بیروت، مؤسسه المرتضی العالمیه، بی تا.
۷۴. نراقی، محمدمهدی بن ابی ذر، *أنیس الموحدين*، تهران، انتشارات الزهراء، ۱۴۰۳ق.
۷۵. _____، *مستند الشیعه*، طهران، انتشارات عبدالکریم، ۱۲۷۳ش.
۷۶. نوری طبرسی، اسماعیل بن احمد، *کفایة الموحدين*، طهران، آقامیرزا عبدالمطلب، ۱۳۰۱ش.
۷۷. وحید خراسانی، حسین، *منهاج الصالحین*، قم، مدرسه امام باقر علیه‌السلام، ۱۳۸۴ش.